«آزادی محوری» رویکردی مناسب برای توسعه

(بخش نخست)

گفت‌وگو: مرجان دباغ‌زاده

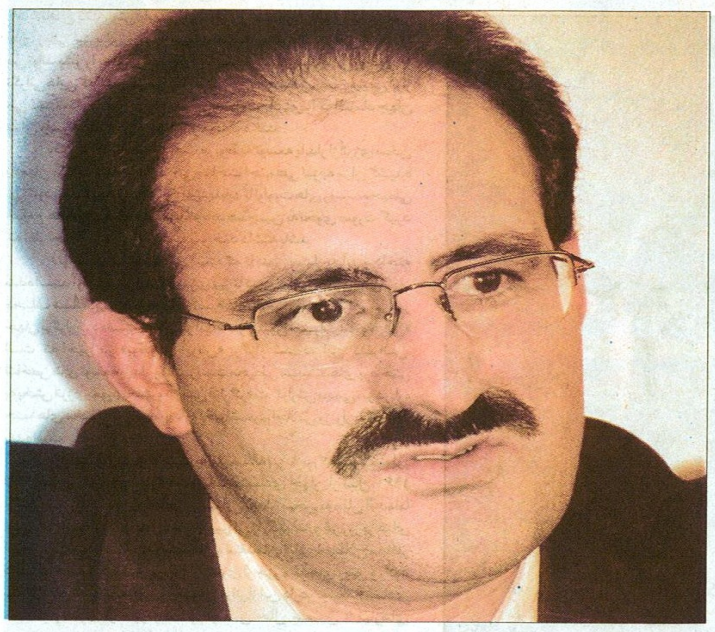

در آستانه نهایی سازی برنامه چهارم توسعه قرار داریم و بنا به اهمیت موضوع و ضرورت انتخاب رویکرد مناسب در برنامه‌ریزی برای توسعه کشور، لازم است در این خصوص به معرفی، تعریف و تبیین رویکردهای جدید در توسعه در ادبیات اقتصاد بپردازیم و به توانایی این رویکردها و سازگاری آن با خصوصیات اقتصادی و اجتماعی کشور خود و امکان معرفی شدن آن بپردازیم.

یکی از رویکردهای معروف و جدید در این زمینه «رویکرد آزادی محور در توسعه» است.

برای معرفی این رویکرد و آشنایی با آن با دکتر وحید محمودی - مدیر کل دفتر مطالعات بهره‌وری و بهبود سیستم‌های وزارت بازرگانی و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران - گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که بخش اول آن از نظر تان می گذرد.

***

شما اخیراً کتاب «توسعه به مثابه آزادی» نوشته آمارتیاسن، برنده جایزه نوبل اقتصاد را ترجمه کرده‌اید. لطفاً نظر خود را در مورد رویکرد «توسعه به مثابه آزادی» بیان کنید.

کتاب توسعه به مثابه آزادی توسط آمارتیاسن تألیف شده‌است. آمارتیاسن برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ و تنها آسیایی برنده جایزه نوبل اقتصاد است.

با وجود اینکه آمارتیاسن قوی‌ترین کارهای کمی را در حوزه اقتصاد فقر، نابرابری و انتخاب اجتماعی انجام داده است، اما خود معتقد است که اقتصاددانان در تعریف و تبیین و تحلیل مسائل اقتصادی بسیار کمی شده‌اند. به گونه‌ای که استفاده از آمار ریاضی در کارهای آنها به‌قدری افزایش یافته که بصیرت و بینش اقتصادی (Intuition) کمرنگ شد و ما را از پیچیدگی های علم اقتصاد که یکی از حوزه‌های علوم انسانی است، غافل کرده است. بنابراین توصیه ایشان این است که ما قدری عینی و تجربی‌تر با مسائل اقتصادی برخورد کنیم و به مدد شواهد و تجربیات عینی نسخه‌های اقتصادی برای سیاستگذاری و اجرا صادر کنیم. «سن» در بستر فرهنگ آسیایی بزرگ شده‌است و به‌خاطر درک بهتر و عینی‌تری که از خصلت‌های این فرهنگ دارد، دیدگاه‌های او برای توسعه این کشورها بهتر قابلیت عملیاتی‌شدن دارد.

او همانند آدام اسمیت پدر علم اقتصاد که به توسعه در ترازوی اخلاق نگاه می‌کرد، نگاه رحمانی و انسانی به توسعه دارد. به‌نظر من، توسعه به مثابه آزادی تا حدودی باز تعریف یا احیای مجدد تفکر اسمیتی است. به‌نظر می‌رسد در تحلیل تاریخ عقاید اقتصادی، باید تفکر اسمیت را جدای از اقتصاددانان کلاسیک در حوزه مبانی نظری توسعه مورد تحلیل قرار داد. اگر چند جمله‌ای از اسمیت نقل کنیم شاید کمتر باور داشته باشیم که این حرف‌ها گفته او است. برای مثال، اسمیت می گوید به نظر من حوایج انسانی نه‌تنها شامل کالاهای اولیه زندگی ضروری برای ادامه حیات است، بلکه شامل آن چیزهایی نیز می‌شود که نبودشان از نظر فرهنگ و عرف یک کشور حتی نزد پایین ترین طبقات مایه شرمساری است. یعنی اسمیت که پدر علم اقتصاد آزاد و پایه گذار سرمایه‌داری است به گروه‌های مختلف جامعه و ابعاد توسعه توجه دارد. همان‌طور که اشاره داشتیم دیدگاه‌های «سن» قرابت زیادی با دیدگاه اسمیت دارد. اگر برگردیم به بحث «توسعه به مثابه آزادی» ابتدا لازم است عرض کنم مفهوم آزادی در دیدگاه «سن» یا در ترمینولوژی (روش) «سن» متفاوت و یا اعم از کلمه آزادی در ادبیات رایج به‌خصوص در گفتمان سیاسی نظیر آزادی سیاسی یا با تأکید وسیق‌تر (بیشتر)، آزادی بیان است. در نگاه «سن» آزادی مفهوم بسیار وسیع دارد و جنبه‌های مختلف زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را دربرمی گیرد. به این معنا که هرگونه عدم دستیابی به امکانات اقتصادی، منابع اقتصادی، فرصت‌های مبادله و معامله در بازار آزاد و مانند آن به نوعی سلب آزادی یا ناآزادی (unFreedom) قلمداد می‌شود و عدم برخورداری از فرصت‌های اجتماعی چون آموزش، شغل دلخواه، فقر و محرومیت نیز از مصادیق سلب آزادی است. رویکرد «توسعه به مثابه آزادی» رویکردی نو، سیستمی و آزادی محور در مباحث توسعه است، با تأکید بر نقش فاعلی انسان به‌عنوان هدف و ابزار توسعه، که می تواند پاسخگوی نیاز کشورهای درحال گذار به یک رویکرد مناسب توسعه باشد.

این رویکرد با جامعیتی که در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد، مسیر حرکت فرآیند توسعه را در سایه خلق امکان‌های آزادی برای انسان‌ها در این حوزه‌ها می‌داند و معتقد است هدف توسعه چیزی جز دست یابی به انواع آزادی‌ها شامل برخورداری از امکانات و تسهیلات اقتصادی به فرصت‌های اجتماعی، آزادی‌های سیاسی، نظام حمایتی و تضمین شفافیت نباید باشد. به عبارت دیگر توسعه حذف ناآزادی‌ها و افزایش دامنه انتخاب انسان‌ها است. توسعه برخورداری از زندگی دلخواه با توجه به هویت فرهنگی آن جامعه است.

در این رویکرد توجه به عزت و کرامت انسانی و رفع هرگونه محرومیت و محدودیتی که عزت انسانی را مخدوش کند، از محوریت خاصی برخوردار است.

بنابراین در این چارچوب فقر، نابرابری، عدم‌دسترسی به فرصت‌های اجتماعی به‌قیمت رشد اقتصادی تحمل نمی‌شود. نگاه این رویکرد به توسعه نگاهی دوستانه و رحمانی و مبتنی بر اخلاق است که با آموزه‌های دینی و فرهنگی ما نیز سازگاری بالایی دارد.

پس به‌طور خلاصه، انسان و عزت او باید هدف توسعه باشد و اوست که می‌تواند توسعه را به ارمغان بیاورد. توسعه توسط مردم و برای مردم باید محقق شود و رسیدن به چنین باوری درواقع قدم اول برای حل مشکلات است.

تفاوت رویکرد آزادی محور با رویکردهای دیگر از نظر مفهوم‌سازی توسعه چیست؟

به قول زنده‌یاد دکتر حسین عظیمی، قبل از اینکه از برنامه توسعه حرف بزنیم باید ابتدا توسعه را معنا و مفهوم دقیق آن‌را دریافت کنیم. از نظر فهم مفهوم توسعه و مفهوم‌سازی توسعه می‌توان از چند بعد به مسأله نگاه کرد:

اول، قبل از اینکه به تعریف توسعه و ابزار و راهکارهای آن بپردازیم، باید توسعه‌نیافتگی را تعریف کنیم، زیرا تعریف و درکی که از توسعه‌نیافتگی عرضه می‌کنیم مبنای تعریف ما از توسعه و راهکارهای آن خواهد بود. برای مثال اگر نرخ رشد پایین اقتصادی و درآمد سرانه پایین را مصداق توسعه‌نیافتگی بدانیم، لاجرم تعریف ما از توسعه به رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه محدود خواهد شد. اگر توسعه‌نیافتگی را صنعتی نبودن بدانیم، در آن صورت توسعه را معادل صنعتی‌شدن می‌دانیم و نهایتاً اگر توسعه‌نیافتگی را معادل ناآزادی بدانیم، در آن صورت توسعه را برخورداری از آزادی‌های پنج گانه می‌دانیم. پس ابتدا باید مراد ما از توسعه‌نیافتگی و توسعه یافتگی مشخص باشد.

دوم، پس از پاسخ به نکته اول باید به مطالعه در ادبیات اقتصادی و تجربیات تاریخی بپردازیم و پاسخ یک سری سؤالات را بدهیم. سؤالاتی نظیر اینکه چرا باوجود این همه پیشرفت‌های علمی و فنی در جوامع بشری هنوز شاهد فقر، نابرابری و نبود آزادی‌های مدنی در بسیاری از مناطق جهان هستیم؟ آیا هر کشوری که فرآیند صنعتی‌شدن را طی کرد آن کشور توسعه‌یافته است؟ آیا ما به عنوان یک کشور درحال گذار باید از همه جهات الزاماً مثل انگلیس یا آلمان امروزی بشویم تا در جرگه کشورهای توسعه‌یافته قلمداد شویم؟ آیا نمی‌توان قائل به مفهومی از توسعه شد که با حفظ هویت فرهنگی خود می‌توان به آن دست یافت؟ آیا نمی‌توان قائل به مفهومی از توسعه بود که نقش اخلاق و معنویت در آن پررنگ باشد؟ آیا اساساً با استراتژی‌های صرف اقتصادی می‌توان در دنیای امروزی به توسعه دست یافت؟ آیا در ادبیات توسعه رویکردی سیستمی که به همه ابعاد توسعه به‌طور هم پیوند توجه داشته باشند، احساس نمی‌شود؟

سوم، به لحاظ متدولوژیک (روش شناختی) ضرورت اتصال راه و هدف است. از نظر روش‌شناختی توسعه نمی‌توان به هدف و روش یا ابزار، نگاه انتزاعی و منفک داشت. باید الزامات اقتضائات و جوهرهای هدف در روش ملحوظ و پررنگ باشد. اگر وقت اجازه دهد بعداً توضیح خواهم داد که قوت رویکرد آزادی‌محور همین اتصال ناگسستنی و زیبای ابزارها و هدف توسعه است.

با توجه به نکات یاد شده روشن است که در رویکرد آزادی محور بحث توسعه بسیار فراتر از توسعه اقتصادی صرف است و با تعریفی که از آزادی داشته‌ایم و آزادی هم ابزار و هم هدف توسعه است، یعنی پیوند راه و هدف و تمام آنچه که در رویکردهای قبلی نظیر صنعتی‌شدن رشد درآمد سرانه، نوسازی اجتماعی عنوان می‌شود، در واقع ابزاری است در جهت افزایش آزادی‌های انسان و به عبارت بهتر ابزاری برای افزایش فرصت‌ها و امکان‌های آزادی است. به همین خاطر سن تأکید دارد که اگر آزادی هدف نهایی توسعه باشد، در این صورت تمرکز در دستیابی به این هدف قابل دفاع‌تر خواهد بود تا تمرکز روی موارد خاصی از ابزارهای توسعه نظیر رشد و صنعتی‌شدن. پس آنچه به‌اجمال درخصوص تئوری‌های رایج توسعه می‌توان گفت این است که آنها همواره بر رشد اقتصادی به‌عنوان مهم‌ترین راه‌حل تأکید داشتند. رویکردهایی هم که طی زمان و به‌دلیل ناکارآمدی سیاست‌های اعمال شده به مباحثی چون فقر، توزیع درآمد و حتی آموزش و توسعه سیاسی و مدنی روی آوردند نه از باب نقش فاعلی و کلیدی آنها در توسعه بلکه از منظر نقش ابزاری این مقوله‌ها بوده است. به‌عبارت دیگر همواره هدف بر مبنای رشد اقتصادی تنظیم شده است و مسأله توسعه سیاسی، عدالت اجتماعی و مانند آن به‌خودی خود و بالذاته فاقد ارزش بوده‌اند و ارزشی که به‌دست آوردند از بابت جایگاهی است که از فرآیند کمک به رشد و توسعه اقتصادی برای آنها تعریف شده‌است. بنابراین در رویکرد آزادی محور توسعه‌نیافتگی معادل ناآزادی است و به‌زعم «سن» توسعه آن هنگام محقق می‌شود که عوامل اساسی ضدآزادی از بین برود. عواملی چون فقر و ظلم، فرصت‌های کم اقتصادی، محرومیت نظام‌مند اجتماعی، بی‌توجهی به تأمین امکانات عمومی و عدم تسامح یا دخالت بیش از حد دولت‌های سرکوب گر.

ادامه در صفحه ۸

«آزادی محوری» رویکردی مناسب برای توسعه

ادامه از صفحه ۱۰

در دیدگاه آزادی محور به‌جای اینکه بپرسیم مردم چقدر ثروت و درآمد دارند، می‌پرسیم مردم چگونه زندگی می کنند و چقدر فرصت و امکان آزادی دارند و زندگی دلخواه آنها چیست؟ بالطبع قبول داریم که ثروت و درآمد از ابزار گسترش این آزادی‌ها هستند. به بیان دیگر دیدگاه آزادی محور در واقع بیشتر بر شیوه زندگی انسان‌ها متمرکز است و نه بر میزان درآمدی که شخص آن‌را خلق می کند. لذا به‌قول «سن» اگر توجه ما از تمرکز محدود بر دستیابی به درآمد، به تمرکز جامع بر محرومیت از قابلیت‌ها یا فقر قابلیتی تغییر کند، به درک بهتری از فقر زندگی انسان‌ها و آزادی‌ها بر حسب پایه‌های اطلاعاتی مختلف خواهیم رسید.

به قول ایشان مسأله برخورداری از زندگی طولانی بدون اینکه کمال کسی متوقف شود و بهره‌مند بودن از زندگی خوب تا زمان حیات و نه زندگی آکنده از بدبختی و نبود آزادی است که قطعاً برای ما ارزشمند و مغتنم است. فاصله میان دو دیدگاه یکی دیدگاهی که قابل توجهش ثروت اقتصادی است و دیگر دیدگاهی که بیشتر بر زندگی که ما می‌توانیم ایجاد کنیم متمرکز است. موضوع مهمی در مفهوم‌سازی توسعه است. آمارتیاسن به تأسی از ارسطو می گوید ثروت غایت جست‌وجوی انسان نیست بلکه غایت تلاش انسانی برخورداری از عزت و کرامت است. ثروت و درآمد ابزاری برای برخورداری از آزادی‌های بیشتر برای تحقق زندگی مورد علاقه است. پس به‌طور خلاصه تئوری‌های رایج توسعه را می‌توان به دلایلی که خواهم گفت در یک عنوان کلی «اقتصاد محور» طبقه‌بندی کرد.

۱- به‌طور عمده مسأله اساسی این تئوری‌ها یا کانون توجه آنها اقتصاد بوده است و تعاریفی که از توسعه‌نیافتگی ارائه داده‌اند غالباً بر نارسایی‌ها و کمبودهای اقتصادی تأکید دارد. اگر در جامعه‌ای فقر نباشد و سطح بهداشت مطلوب باشد، به احتمال زیاد آن جامعه کمتر مورد توجه نظریه‌پردازان و محققین اقتصادی قرار می گیرد. به عبارت دیگر درصورت وجود برخی برخورداری‌های اقتصادی در حد مناسب، سایر موارد و شاخص‌هایی چون بی‌سوادی و نبود آزادی‌های سیاسی دغدغه خاطری برای آنها فراهم نمی‌کند. کافی است نگاهی به تحقیقات مؤسسات بین‌المللی درخصوص مطالعات مربوط به کشورهای توسعه‌نیافته بیندازیم که عمده توجه آنها به کشورهایی چون هند، آمریکای جنوبی، کشورهای آسیایی دور و آسیایی جنوب شرقی باز می‌گردد و کمتر به تحقیق درخصوص کشورهای عربی و فرآیند توسعه آنها پرداخته می‌شود. زیرا رفاه نسبی موجود در این کشورها به‌واسطه ثروت خدادادی نفت، آنها را از کانون توجهات مباحث توسعه دور ساخته است.

۲- ابزارهای به‌کار رفته در رویکردهای گذشته عمدتاً اقتصادی بوده‌اند مثل پس‌انداز، تشکیل سرمایه، صنعتی‌شدن، توسعه صادرات و تجارت خارجی.

۳- ابزارهای به اصطلاح غیر اقتصادی نظیر توسعه انسانی، آموزش، تحولات فرهنگی و توسعه سیاسی در جهت اهداف اقتصادی تعریف شده و ارزشمند هستند.

عنصر محوری در این رویکرد چیست؟

عنصر محوری یا به‌عبارتی حلقه پیونددهنده و کاتالیزور رویکرد آزادی‌محور قابلیت انسانی است. قابلیت در بیان «سن» برخورداری از آن دسته از آزادی‌های اساسی است که مردم برای دستیابی به زندگی دلخواه خود نظیر کارکرد اجتماعی مناسب، آموزش پایه‌ای بهتر، خدمات بهداشتی و طول عمر از آن برخوردارند. به قول «سن» از نگاه این رویکرد انسان‌ها را نمی‌توان صرفاً به مثابه نیازمندانی نگاه کرد که فرآیند توسعه نیازهای آنها را تأمین می کند. انسان‌ها باید خود عهده‌دار تأمین رفاه و بهره‌وری خود باشند و بتوانند در مورد قابلیت‌های خود تصمیم بگیرند. رویکرد «قابلیت محور» بر این باور است که مفهوم‌سازی و ارزیابی مقوله‌هایی چون سطوح فقر، نابرابری، سیاست اجتماعی، کارآیی توسعه باید در فضای کارکردها و قابلیت‌ها انجام گیرد. برای مثال در توضیح مفهوم «فقر قابلیتی» می‌توان گفت درآمد کم یکی از دلایل فقر است. فرد با درآمد ولی محروم از مشارکت سیاسی خوب و یک نوع آزادی، آشکارا فقیر محسوب می‌شود. فردی که از دیگران ثروتمندتر است اما از یک بیماری مزمن رنج می‌برد به‌نوعی فقیر محسوب می‌شود. یا نابرابری درآمدی می‌تواند اساساً از نابرابری در سایر فضاهای متعدد نظیر تندرستی و آزادی و طول عمر متفاوت باشد. پس همان‌طور که اشاره شد در چارچوب این رویکرد انسان اگر با هرگونه محرومیت و محدودیت روبه‌رو شود به نوعی دچار فقدان آزادی یا سلب آزادی خواهد شد. لذا زمینه رشد و تولید قابلیت بر او به‌عنوان فاعل توسعه از بین می‌رود. بنابراین تولید و رشد قابلیت‌های انسانی به‌عنوان ابزار و نقش فاعلی در فرآیند توسعه و نیز به‌عنوان هدف توسعه قلمداد می‌شود. رشد قابلیت‌های انسانی از کانال هر پنج نوع آزادی محقق می‌شود و تولید و ارتقای قابلیت‌های انسانی ضامن تحقق و رشد سریع‌تر آزادی‌ها و نیز پایداری توسعه خواهد بود.

من مایلم در این خصوص جمله‌ای زیبا از ویکتور هوگو نقل کنم که می گوید مانند پرنده‌ای باش که روی شاخه سست و ضعیف لحظه‌ای می نشیند و آواز می‌خواند و احساس می کند شاخه می‌لرزد ولی به آوازخواندن ادامه می‌دهد، زیرا مطمئن است بال و پر دارد. در واقع این جمله ویکتور هوگو ناظر بر همین بحث قابلیت انسانی است که اگر از توانایی و قابلیت لازم برخوردار باشد این توانایی و قابلیت، او را در تعامل هرگونه بی‌ثباتی و یا عدم اطمینان بیمه می کند. پس ما باید به توانمندسازی انسان‌ها بر فرآیند توسعه توجه ویژه و محوری داشته باشیم.

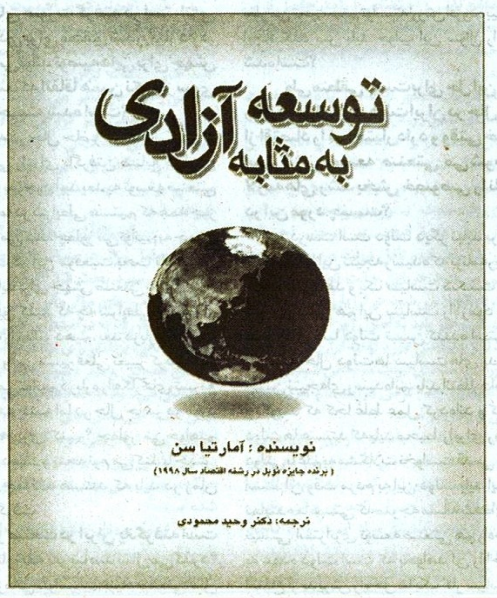

آیا منظور از قابلیت انسانی همان سرمایه انسانی است؟

ضرورتاً خیر. سرمایه انسانی با عنوان یک پارادایم در دهه ۱۹۸۰ توسط اقتصاددانی چون پل دومر مطرح شد. به بیان، دیگر درقالب مدل‌های رشد درون‌زا به مفهوم سرمایه با وسعتی بیشتر نگاه شد که این نگاه سرمایه انسان‌ها را هم دربرگیرد. یعنی اگر بنگاهی سرمایه‌گذاری می کند می‌تواند با به‌کارگیری کارگران تحصیلکرده و ماهر که از سلامتی فیزیکی نیز برخوردارند، بهره‌وری کارگران را افزایش دهد و نیز قادر خواهد بود از سرمایه فیزیکی و تکنولوژی کارآ استفاده کند.

با این توضیح، با وجودی که رویکرد «سرمایه انسانی» و رویکرد «قابلیت انسانی» هر دو انسان را محور توجه قرار داده‌اند، با یکدیگر متفاوت هستند. ادبیات سرمایه انسانی، بر نقش فاعلیت انسان در تقویت امکانات تولید تمرکز دارد، درصورتی که منظر قابلیت انسانی بر توانایی افراد برای دستیابی به زندگی دلخواه خود و افزایش انتخاب‌های واقعی که آنها از آن برخوردارند تمرکز می کند. بنابراین با وجود ارتباط وسیق بین این دو رویکرد، معیارهای ارزیابی و نوع نگاه آنها به انسان متفاوت است. در رویکرد سرمایه انسانی، نگاه ابزاری به انسان حاکم است، در صورتی که در رویکرد قابلیت انسانی، قابلیت انسان و کرامت او هدف و غایت توسعه است. نگاه ابزاری به انسان (سرمایه انسانی) فرآیند و راهکار تقویت توانمندسازی انسان و افزایش بهره‌وری او در آموزش و نهایتاً سلامت فیزیکی را جست‌وجو می کند، در صورتی که در نگاه قابلیتی به انسان، مسیرهای تقویت قابلیت‌های انسانی متعدد است. دراین رویکرد، هدف اصلی رشد قابلیت‌های انسان از طریق بسط و گسترش آزادی‌ها است؛ آزادی‌هایی از قبیل امکان مشارکت سیاسی، حضور در مباحثات عمومی، برخورداری از امکانات اقتصادی، دسترسی به فرصت‌های مناسب اجتماعی و قرار گرفتن در سایه و محیط امن اجتماعی از قبیل دسترسی به تأمین اجتماعی مناسب و امنیت به معنای عام است. به بیان دیگر اگر کانون توجه ما مفهوم استاندارد سرمایه انسانی باشد، حداکثر هدف ارتقای بهره‌وری نیروی انسانی را دنبال می کنیم، اما درصورتی که توجه ما بر قابلیت انسانی متمرکز شود، حذف تمامی ناآزادی‌ها در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و افزایش دامنه انتخاب‌های انسان منظور نظر خواهد بود.

نسبت دولت و بازار در این رویکرد چگونه تعریف می‌شود؟

این رویکرد قائل به ترکیب خردمندانه و منطقی دولت و بازار است و معتقد است دولت و بازار هر کدام باید جایگاه واقعی خود را داشته باشند و تناسب میان آنها به درجه کارآیی آنها بستگی دارد. این رویکرد معتقد است که کشورهای درحال گذار باید با منطق بازار به سمت ارتقای بهره‌وری و توسعه یافتگی حرکت کنند. به همین خاطر بر ایجاد یک سری زیربناهای نهادی برای اقتصاد بازار تأکید می کند تا بازار در عین کارآیی، دوستانه عمل کند.

بنده در چارچوب رویکرد آزادی محور، به تأسی از «لیست» معتقدم که کنار تقدیس نفع شخصی، به حضور عنصر اعتماد در نظام بازار و مبادله و معامله، باید تأکید بیشتر شود. من پویایی و سلامت نظام بازار را در ضرورت همراهی و همگامی این عنصر می‌دانم. ما معمولاً در تحلیل عملکرد بنگاه‌های خرد اقتصادی به عنصر اجتماعی آن کمتر توجه می کنیم. اگر ما نقش اعتماد را در قانونمندی‌های اقتصادی گم کنیم نه‌تنها کیفیت زندگی آسیب می‌بیند بلکه اقتصاد نیز ناکارآ عمل می کند.

بنابراین اعتماد باید یکی از دغدغه‌های اصلی اقتصاد یا قاعده بازی باشد. البته بازارها هم به اعتماد نیاز دارند و هم آن را نابود می کنند. درهرحال نهاد دولت و بازار هر کدام جایگاه خاص خود را دارند. نظام بازار به عنوان نظامی که فرصت فعالیت‌های آزاد اقتصادی را فراهم می‌آورد حائز اهمیت است. دولت نیز به‌عنوان یک ارگان کارآمد و توسعه‌گرا باید در جهت توسعه سیاسی و بسترسازی‌های تحقق انواع آزادی‌ها گام بردارد.

جایگاه دین و فرهنگ در این رویکرد چیست؟

در چارچوب این رویکرد هرگونه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی باید بر پایه هویت فرهنگی آن جامعه باشد. هر جامعه‌ای باید با تکیه بر قابلیت‌ها و هویت مستقل فرهنگی خود راه توسعه خویش را بیابد و بپیماید.

تحقق آزادی‌های پنج‌گانه در بستر فرهنگ بومی ممکن است، به‌عبارتی این رویکرد راه برون‌رفت از توسعه‌نیافتگی را تکیه بر هویت فرهنگی خویش می‌داند. این دیدگاه بنیادگرایی سلیم را یکسره رد نمی کند. آنچه در این دیدگاه جایی ندارد، اقتدارگرایی و تفکر مستبدانه و جزمی در حوزه فرهنگ و سیاست است. این دیدگاه از تنوع مفاهیم حقوق بشر براساس مقتضیات فرهنگی هر جامعه دفاع می کند و معتقد است همه فرهنگ‌ها این استعداد را دارند که بستر توسعه و مردم‌سالاری قرار گیرند. به عنوان مثال آمارتیاسن حتی در کتاب خود از تسامح اسلامی دفاع می کند و شواهدی را اگرچه ضعیف از جامعه هند می‌آورد که حاکمان اسلامی و فرهنگ اسلامی تسامح را با خود به همراه دارد. بنده معتقدم که در دیدگاه رایج توسعه، یک دید مکانیکی به نهاد فرهنگ وجود دارد. در دیدگاه‌های رایج در خوش‌بیانه‌ترین شکل، فرهنگ مناسب فرهنگی است که متناسب با ساختارهای توسعه و فرآیند آن باشد. به عبارت دیگر، در این دیدگاه‌ها این اعتقاد وجود دارد که تحولات فرهنگی می‌بایست در جهت رشد و توسعه اقتصادی قرار بگیرند. به همین خاطر چون مهد توسعه‌یافتگی و کانون آن غرب و فرهنگ غربی انگاشته می‌شود، این باور در طیف وسیعی از اندیشمندان به وجود می‌آید که باید سرتاپا غربی شد تا به توسعه دست یافت. این نیز یک نگاه ابزاری به فرهنگ است. یعنی فرهنگ باید در خدمت توسعه قرار گیرد. در صورتی که در نگاه آزادی محور به توسعه، هویت فرهنگی در بطن تعریف از توسعه قرار دارد. در این رویکرد این اصل پذیرفته شده است که هر جامعه‌ای هویت فرهنگی خود را دارد و همه فرهنگ‌ها ظرفیت و قابلیت‌های لازم برای اینکه بستری مناسب برای توسعه باشند را در خود دارند. اما قطعاً از این بحث این نتیجه را نمی‌توان گرفت که همه جوامع به لحاظ فرهنگی، به‌طور بالفعل آمادگی حرکت به سمت توسعه‌یافتگی را دارند. ماهاتیر محمد نخست‌وزیر سابق مالزی قبل از رسیدن به قدرت در مالزی کتابی را در زمینه فرهنگ مالایی به تحریر درآورد و مالایی‌ها را برعکس چینی‌هایی که به آن کشور مهاجرت کرده‌اند، دچار نوعی خمودگی و فقدان اعتماد به نفس دانست. دلیل توفیق او هم به نظر بنده همین شناخت صحیح او از وضعیت جامعه و تبدیل پتانسیل‌های بالقوه آن به بالفعل، با تکیه بر هویت فرهنگی آن بوده است.

ادامه دارد

توسعه، عدالت و حکومت در «رویکرد آزادی محور»

گفت‌وگو: مرجان دباغ‌زاده

بخش پایانی

بخش اول گفت‌وگو با دکتر وحید محمودی، مدیرکل دفتر مطالعات بهره‌وری و بهبود سیستم‌های وزارت بازرگانی و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران در شماره‌های قبلی از نظرتان گذشت. موضوع اصلی در این گفت‌وگو توضیح و تشریح نظریه «توسعه به مثابه آزادی» آمارتیاسن، برنده جایزه صلح نوبل اقتصاد در ۱۹۹۸ است. دکتر محمودی که کتاب «توسعه به مثابه آزادی» آمارتیاسن را ترجمه کرده، با باز کردن جنبه‌های مختلف این نظریه، سعی دارد عوارض ناشی از تأکید صرف بر «رشد اقتصادی» در راهکارها و برنامه‌های توسعه را تشریح کند.

بخش اول این گفت‌وگو عمدتاً به جنبه‌های نظری این رویکرد اختصاص داشت. در بخش پایانی، ابعاد کاربردی و اجرایی این رویکرد مورد بررسی قرار گرفته است.

درخصوص جایگاه عدالت در رویکرد آزادی محور توضیح بفرمایید.

آمارتیاسن به‌عنوان پروفسور اقتصاد و اخلاق با طرح رویکرد آزادی محور به‌طور زیبایی بین مفهوم توسعه و عدالت پل زده‌است. ایشان نظریه‌های رایج عدالت و اخلاق اجتماعی نظیر مطلوبیت‌گرایی، آزادی‌گرایی و نظریه عدالت «راولزی» را به‌نقد می کشد و اشاره می کند در صورت تأکید بر اهمیت مقوله آزادی‌های اساسی فردی، هر کدام از این رویکردها از نقایصی رنج می‌برند. بنابراین اگر از زاویه عدالت به‌طرح مسأله بپردازیم دفاع از رویکرد آزادی محور قابل توجیه است. چون رویکرد آزادی محور خود یک رویکرد عدالت محور و همین طور انسان محور است. به‌نظر بنده تعریف عدالت با توجه به مبانی نظریه آزادی محور بهتر امکان‌پذیر است. به‌این معنا که عدالت زمانی تحقق می‌یابد که ما به تحقق رشد قابلیت در انسان توجه کرده‌باشیم. هر انسانی که بتواند سهم خود را از امکانات مناسب ببرد، این مسأله باعث رشد استعدادها و قابلیت‌های او می‌شود. این دیدگاه که هرگونه ناآزادی را مترادف وقوع بی‌عدالتی بدانیم و هرگونه بی‌عدالتی را نقض آزادی بشماریم، تا حد زیادی موضع متعارف و تاریخی عدالت و آزادی را در ادبیات فلسفی و سیاسی کمرنگ می کند. همواره بیان می‌شود که برقراری عدالت می‌تواند موجب محدود کردن آزادی برخی از افراد جامعه شود و از سوی دیگر آزادی مطلق گاهی عدالت را تهدید می کند. در حالی که تعریف آزادی بر پایه رویکرد قابلیت انسانی، تعارضات موجود را تاحد زیادی حل می کند. زیرا هر انسان اگر از فرصت‌هایی که زمینه‌ساز رشد قابلیت اوست، محروم باشد، عملاً دچار نوعی ناآزادی شده و عدالت در حق او اجرا نشده‌است. بالطبع براساس آنچه اشاره شد، فقرزدایی بدون آزادی سیاسی و امکان نقد قدرت و آزادی مطبوعات میسر نیست. اگر بخواهیم ابعاد عدالت را بیان مجدد کنیم می‌توانیم پنج دسته از حوزه‌های عدالت را برشماریم: عدالت در توزیع ثروت و درآمد، عدالت در توزیع فرصت‌های اجتماعی، عدالت در توزیع قدرت، عدالت در توزیع کالاهای عمومی و نهایتاً عدالت در توزیع ریسک و مخاطرات اجتماعی. اگر توجه کنیم، هر کدام از این مؤلفه‌های عدالت به آزادی‌های پنج‌گانه‌ای که اشاره داشتیم برمی‌گردد.

پس از این منظر هم می‌توان نتیجه گرفت که عدالت جزء لاینفک این رویکرد است و رویکرد آزادی‌محور را می‌توان رویکرد عدالت محور نیز نامید.

این طور که شما می‌فرمایید، با توجه به تقسیم‌بندی موجود در ادبیات اقتصادی درخصوص دو طیف رشدگرا و طیف طرفدار توزیع عادلانه درآمد، این رویکرد در طیف دوم طبقه‌بندی می‌شود؟ اگر این گونه است این رویکرد تا چه اندازه به عنصر رشد اقتصادی به عنوان یک عامل مهم توسعه حساس است؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت این نظریه تلاش دارد تا حدود زیادی به تعارضات تاریخی کلاسیک کالایی و عدالت، یا به عبارتی به تعارض مقوله رشد در مقابل توزیع مجدد درآمدها، پایان دهد. ما عملکرد سیاست‌های «اجماع واشنگتنی» یا به‌اصطلاح سیاست‌های تعدیل را در دهه‌های گذشته در دنیا شاهد بوده‌ایم؛ سیاستی که توجه ناچیزی به مسائل توزیع درآمد و عدالت دارد. مبلغان این سیاست به اقتصاد نشستی یا اقتصاد تراوایی (Trickle-dow Economies) معتقد بودند و می‌گفتند بهترین راه کمک به فقرا این است که اقتصاد رشد کند. در این زمینه برای مثال اگر به تجربه کشور انگلستان نگاه کنیم، می‌بینیم در قرن ۱۹ ما رشد توأمان فقر و ثروت را داشتیم. یعنی در عین حالی که جامعه انگلستان ثروتمندتر شده نرخ فقر افزایش پیدا کرده است. یا اگر به تجربه آمریکا نگاهی بیندازیم در دهه ۸۰ رشد اقتصادی و رشد فقرا را شاهد بودیم. اساساً تاریخ اقتصادی مؤید نظرات «آرتور لوئیس»، «وسیون گوزنتس» نیست. اولی معتقد بود نابرابری برای رشد و توسعه اقتصادی چیز خوبی است چرا که اغنیا بیشتر از فقرا پس‌انداز می کنند و انباشت سرمایه هم کلید رشد است.

دومی معتقد است که نابرابری در مراحل اولیه توسعه گسترش می‌یابد. باز اگر به شواهد تاریخی رجوع کنیم، تجربیات کشورهایی چون کره جنوبی، تایوان، ژاپن، چین و کشورهای آسیای شرقی ناقض این دیدگاه هستند. توجه داشته باشیم که هر دو سر طیف قبول دارند که رشد سریع اقتصادی می‌تواند به کاهش فقر منجر شود و همه قبول دارند رفع فقر مستلزم تأمین منابع مالی است منابع مالی هم تنها با رشد حاصل می‌شود. به عبارتی همه دیدگاه‌ها به رشد معتقد هستند اما مهم کیفیت رشد است. مهم اتخاذ سیاست‌هایی است که با جهت‌گیری‌های رشد بیشتر، به ملاحظات توزیعی و کاهش فقر توجه داشته باشد. دولت‌ها می‌توانند سیاست‌هایی را انتخاب کنند که کشورشان را رشد بدهد و در عین حال فواید این رشد عادلانه توزیع شود. برای مثال یکی از سیاست‌های جدی نگرش موسوم به «اجماع واشنگتنی» برای تحقق رشد بیشتر خصوصی‌سازی بود. خصوصی‌سازی در صورتی جواب می‌دهد که ما زمینه‌های رقابتی بازار را فراهم کنیم. خصوصی‌سازی در فقدان سیاست‌های رقابتی و نظارت بر عدم سوءاستفاده نیروهای بازار، می‌تواند به قیمت‌های بالاتر و نه کمتر برای مصرف‌کننده منتهی شود. بنابراین بیش از آنکه به خصوصی‌سازی بیندیشیم (که در جای خود یک ضرورت است) باید به ایجاد مشاغل جدید و بنگاه‌های جدید بیندیشیم. برای مثال اگر در کشور ما سهم دولت در اقتصاد بالاست و اقتصاد ما یک اقتصاد دولتی است، مشکل اصلی‌تر در اقتصاد ما کوچک بودن کیک اقتصاد است. باید به پتانسیل‌های رشد بیشتر در این جهت نگاه کنیم. این مهم هم تحقق نخواهد یافت مگر با توانمندسازی و تقویت قابلیت‌های انسانی بر مدار آزادی‌های پنج گانه. بنابراین تقویت قابلیت‌های انسانی در دنیای امروز (یعنی عصر اطلاعات) موتور محرکه رشد اقتصادی است. همین‌طور ثبات اقتصادی پیش‌نیاز تحقق رشد مناسب است. تجربه مردم‌سالاری در غ